

آنچه از مفاد قرارداد ۱۹۱۹ و قرارداد وام و نامه هایی که بین دولت بریتانیا و دولت ایران مبادله شده برمی آید، به طور خلاصه از این قرار است.

۱- بریتانیای کبیر زمام امور مالی و ارتش ایران را به وسیله کارشناسان و مستشاران خود که از بودجه ایران حقوق خواهند گرفت، در دست می گیرد.

۲- بریگاد قزاق و ژاندارمری منحل و ارتش متحدالشکل زیر نظر و فرماندهی افسران انگلیسی خواهد بود.

۳- تعرفه گمرکی، ظاهراً بر پایه حفظ منافع حقه ایران، و در حقیقت به سود بریتانیا تغییر داده می شود.

۴- بریتانیا حاضر شده بود که در قراردادهای موجود بین دو کشور و ترمیم خسارات وارده در ایام جنگ و رسیدگی به هرگونه دعاوی حقه نسبت به سرحدات با ایران همکاری کند.

۵- بریتانیای کبیر از مطالبه هزینه و مخارج نگاهداری سپاه خود در ایران، که وجود آن را برای حفظ بیطرفی ایران ضروری دانسته بود، صرف نظر می کرد مشروط بر اینکه ایران نیز از مطالبه خسارات وارده از قشون بریتانیا در ایران چشم ببوشد.

و ثوق الدوله درباره قرارداد ۱۹۱۹ بیانیه ای انتشار داد و در روزنامه های ایران و رعد مرتباً مقالاتی در فواید و محسنات قرارداد نوشته می شد و گاهی نیز به دستور و ثوق الدوله برای حفظ ظاهر ایراداتی به قرارداد وارد می شد تا چنین وانمود شود که هرکسی هر ایرادی می داند می تواند آن را به روزنامه ها بدهد. ولی این مانور سیاسی نتوانست جلو سیل اعتراضات محافل حزبی و ملی را نسبت به قرارداد مزبور بگیرد.

علاوه بر قرارداد ۱۹۱۹ سرپرستی سایکس نامه ای نیز به و ثوق الدوله نوشت و در آن نامه برای ابراز حسن نیت دولت بریتانیا، اعلام نمود که انگلستان حاضر است تقاضاهای ایران را در چهار مورد زیر بپذیرد:

۱- تجدید نظر در قراردادهای حاضره بین دولتین.  
 ۲- جبران خسارت مادی وارده بر مملکت ایران به واسطه دولت متخاصم دیگر (یعنی غیر از انگلستان)

۳- اصلاحات خطوط سرحدی ایران در نقاطی که طرفین آن را عادلانه تصور نمایند.  
 ۴- انتخاب ترتیب قطعی و زمان و وسایل مقتضیه تعقیب مقاصد فوق در اولین موقع امکان موضوع مذاکره بین دولتین خواهد گردید.

مخالف با قرارداد برای آزادیخواهان و ملیون یک وسیله سرگرمی سیاسی گردید.

در تهران کسانی چون مستشارالدوله و ممتازالدوله و حاجی محتشم‌الدوله و امثال آنان به مخالفت برخاستند و روحانیون در مسجد شیخ عبدالحسین به نام روضه خوانی چادر برپا کردند ولی وثوق‌الدوله شبانه چادر آنان را خوابانید و به نام «حکومت نظامی» از اجتماع مردم جلوگیری و مستشارالدوله و همراهانش را از تهران به کاشان و میرزا حسین خان صبا مدیر روزنامه ستاره ایران را به قزوین تبعید کرد و بدین ترتیب جلو اجتماع و تظاهرات مردم را گرفت. اما مخالفت با قرارداد با پشتیبانی احمدشاه، به صورت مبارزه جدی با دولت و وثوق‌الدوله، همچنان ادامه یافت.

انتخابات تهران برای مجلس چهارم پیش از کابینه وثوق‌الدوله انجام گرفت و در اول زمامداری وثوق‌الدوله انتخابات سایر شهرستان‌ها ادامه داشت و هرچند که تکمیل مجلس چهارم و انجام کامل انتخابات این مجلس طول کشید ولی قرارداد ۱۹۱۹ را رد کرد و به همان علت کابینه وثوق‌الدوله مستعفی و مشیرالدوله بار دیگر به نخست وزیری برگزیده شد.

اما احمد شاه هنگام اقامت خود در لندن در برابر اصرار مقامات بریتانیا در تأیید قرارداد ۱۹۱۹ پافشاری کرد و گفته بود: «من پادشاه دموکرات هستم و تکلیف قرارداد را باید دولت و مجلس ایران معین کنند.» و به طوری که ملک‌الشعراء بهار به صراحت نوشته، احمدشاه با دولت و وثوق‌الدوله سخت مخالف بوده است.

پیش از آنکه پایه‌های قرارداد سست و خود آن با مخالفت قوه مقننه روبرو شود، ارمیقاژ اسمیت از دانشمندان و متخصصین برجسته امور مالی انگلستان به ایران آمد تا برای پی‌ریزی بنیان مالی و خزانه و گمرک و مالیه و غیره طرح‌هایی آماده کند و نیز ژنرال دیکسن انگلیسی برای مطالعه درباره امور نظامی و تشکیل ارتش واحد ایران استخدام شد و هر دو مستشار انگلیسی با همکاری ماموران و افسران ایرانی شروع به کار کردند و طرح‌هایی نیز تهیه شد.

در کمیسیون مطالعه امور نظامی که با شرکت دیکسن و افسران انگلیسی و ایرانی تشکیل گردیده بود، افسران انگلیسی پیشنهاد کردند که در ارتش درجات نظامی از سروان (سلطان) به بالا مختص افسران انگلیسی باشد و ایرانیان حق نداشته باشند از ستوان یکمی به بالا ترفیع یابند چند تن از افسران ژاندارمری حاضر در کمیسیون به این امر اعتراض کردند. از آن جمله کلنل فضل‌الله خان از افسران مجرب تحصیل کرده انگلستان بود که چون زیر طرح کمیسیون راضی نبود، مورد اعتراض شدید وزیر جنگ قرار گرفت و روز ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۳۳۸ قمری (اول فروردین ۱۲۹۹ شمسی) در خانه شخصی خود، خودکشی کرد.

در اواخر رجب سال ۱۳۳۸ قمری افسران انگلیسی اداره ژاندارمری را در اختیار گرفتند و خواستند قزاقخانه را نیز در دست بگیرند ولی با آنکه حقوق قزاقخانه را مدتها بود که بانک شاهنشاهی می پرداخت، اداره قزاقخانه زیر بار میسیون انگلیسی نرفت و افسران قزاق مقاومت کردند و جواب دادند که بریگاد قزاق متعلق به شخص شاه است و بدون اجازه احمد شاه آن را تحویل کسی نخواهیم داد.

### نفت جنوب

پس از امضای قرارداد ۱۹۱۹ میلادی، نصرت الدوله، که چندی پس از تشکیل کابینه و ثوق الدوله از وزارت عدلیه به وزارت امور خارجه انتقال یافته بود، به لندن رفت و بعد از استخدام ارمیثاژ اسمیت برای اداره امور مالی ایران، درباره اختلاف دولت ایران با شرکت نفت با او مشورت کرد و به توصیه اسمیت با یکی از حسابداران قسم خورده و مجرب انگلیسی به نام سر ریویلیام مک لین تا، که در تعبیر و تفسیر امتیاز نامه و رسیدگی به حساب شرکت های صاحب امتیاز تخصص داشت، گفتگو و از او تقاضا نمود که به حساب شرکت نفت رسیدگی و معلوم نماید که در سال های گذشته حقوق حقه دولت ایران بابت درآمد نفت کاملاً پرداخت شده است یا نه؟ و نیز آیا مصلحت ایران در این است که طرز وصول حق الامتیاز خود را، که براساس صدی شانزده از درآمد خالص شرکت می باشد تبدیل به مبلغی از هر تن نفت استخراج شده بکند یا خیر؟

مک لین تا، که بدان علت که حسابدار قسم خورده و فقط تابع وجدان اخلاقی خود بود، پس از رسیدگی دقیق به امتیاز نامه و بیلان های شرکت، گزارش جامعی تهیه و به دولت ایران تقدیم کرد (جمادی الاولی سال ۱۳۳۸ قمری) خلاصه نظر و عقیده مک لین تا که با صراحت کامل در گزارش خود بیان کرده این است که:

اولاً: تبدیل پایه حق امتیاز به مبلغی معین در هر تن (که شرکت در آن موقع پیشنهاد دو شیلینگ و نیم در هر تن کرده بود) مقرون به صرفه دولت نیست.

ثانیاً: شرکت نفت انگلیس و ایران حقوق حقه دولت را بابت حق الامتیاز کاملاً نپرداخته و ۵۳۵/۰۰۰ لیره به دولت ایران باید بپردازد.

نصرت الدوله به استناد گزارش مک لین تا که با زعمای شرکت نفت در لندن گفتگو و با آنان توافق کرده که دولت ایران در ازای دریافت ۵۰۰ هزار لیره از شرکت نفت حساب معوقه خود را با آن شرکت تصفیه کند و بدین ترتیب اختلافات دولت و شرکت حل گردد و اینک متن ترجمه نامه ای که رئیس

هیأت مدیره شرکت در لندن به نصرت‌الدوله در این باب نوشته است از کتاب «پنجاه سال نفت ایران» عیناً نقل می‌شود.

«حضرت والا شاهزاده نصرت‌الدوله وزیر امور خارجه ایران - من خیلی مسرورم که بدین وسیله قرارداد ذیل را که راجع به مسایل معوقه بین دولت شما و کمپانی ماست و شما قبول فرموده‌اید تصدیق نمایم بدین معنی که دولت شما حاضر خواهند بود:

اولاً: که صد شانزده از منافع خالصی که ذکر شده در فصل دهم امتیاز داری مورخه ۲۸ مه ۱۹۰۱ است برحسب قرارداد مورخه چهارم ژوئن ۱۹۲۰ که مستر مکین تاک و مستر لویید اقدام به آن نموده‌اند و جزئیات آن هنوز مقرر نشده است، تعبیر و تفسیر شود.

دوم - ادعای راجع به حق دولت در موضوع حمل و نقل نفت به وسیله کشتی‌ها، که شرح آن در قرارداد چهارم ژوئن ۱۹۲۰ ذکر شده، موقوف شود و کمپانی نفت انگلیس و ایران هم متعهد می‌شود که:

۱- به دولت ایران مبلغ ۵۰۰/۱۰۰۰ لیره انگلیسی نقد یا ۱۰۰/۰۰۰ سهام معمولی کمپانی که دارای حق رأی نیست، در مقابل دعاوی دولت راجع به حقوق و محاسبات تا ۳۱ مارس ۱۹۱۹ پردازند.

۲- تمام دعاوی خود که راجع به مطالبه خسارتی است که از قطع لوله نفت در ماه فوریه ۱۹۱۹ متوجه کمپانی شده پس بگیرد.

۳- ادعای خود را راجع به کسرگذاشتن سه درصد از حق‌السهم دولت ایران که این کمپانی مجبور شده به خوانین بختیاری پردازد نیز پس بگیرد.

در خاتمه افتخار دارم یکی از ارادتمندان آن حضرت والا محسوب شوم - سی‌گرنوی»  
 نصرت‌الدوله با پیشنهاد هیأت مدیره شرکت نفت طی نامه مورخ ۲۸ ژوئن ۱۹۲۰ (شوال ۱۳۳۸ قمری) موافقت نمود اما یک ماه پس از آن موافقت کابینه و ثوق‌الدوله - چنانکه قبلاً اشاره کردیم - در برابر فشار محافل ملی و پارلمانی و مطبوعات و پشتیبانی احمد شاه از مخالفین قرارداد، سقوط کرد و دولت مشیرالدوله که می‌خواست دست ارمیتاژ اسمیت را از امور مالی و گمرکی ایران کوتاه کند، او را مأمور نمود که به لندن برود و اختلافات دولت ایران را با شرکت نفت حل کند.  
 نتیجه مأموریت اسمیت این بود که در موافقتنامه بین نصرت‌الدوله و رئیس هیأت مدیره شرکت تغییرات مهمی به شرح زیر داده شد.

۱- مبلغ پانصد هزار لیره بدهی مقطوع شرکت را به دولت ایران به یک میلیون لیره رسانید.  
 ۲- در محاسبه صدی شانزده حق‌الامتیاز و سهم دولت ایران از درآمد خالص شرکت تغییراتی به نفع دولت ایران وارد ساخت.

اسمیت ضمن گزارش خود به دولت ایران مراتب زیر را متذکر شده است:

- ۱- به نظر او صلاح بر این بوده است که اختلافات با شرکت به طریق مسالمت‌آمیزی حل شده به حکمیت رجوع نشود.
- ۲- او عقیده نداشت که مبنای احتساب حق‌الامتیاز دولت از صدی شانزده عواید خالص تغییر کند مگر آنکه شرکت حاضر شود برای هر تن شش شیلینگ بپردازد و اطلاع داده بود که به نظر او شرکت حاضر خواهد شد که برای هر تن پنج شیلینگ بپردازد.
- ۳- او مخالف تمدید امتیاز بود.
- ۴- او معتقد بود که شرکت در معاملات خود با دولت رویه‌ای عادلانه و منصفانه نداشته است.<sup>(۱)</sup>

## سیدجمال‌الدین اسدآبادی

سیدجمال‌الدین اسدآبادی

از جمله شخصیت‌هایی که در راه پیدایش حکومت قانونی و تنویر افکار مردم، کوشش فراوان کرده‌اند، سید جمال‌الدین اسدآبادی و میرزا ملکم خان بوده‌اند که به شرح اقدامات و فعالیت‌های آنها می‌پردازیم.

سید جمال‌الدین از مردان سیاسی و آزادی‌خواه این دوره است او در هند و مصر و پاریس بر علیه استعمار طلبان کوشش بسیار کرده و طرفدار اتحاد مسلمانان بوده است. سه بار به ایران آمده و به علت تحریکات بر علیه شاه به بغداد تبعید گردیده و از آنجا به لندن رفته و با دیپلماتهای انگلیسی ارتباط پیدا نموده و بر ضد شاه ایران اقداماتی کرده است. در مصر با خطابه‌های خود مسلمانان را بر علیه اروپائیان به اتحاد دعوت می‌نمود، و در آنجا لژ فراماسونی را تأسیس کرد و عاقبت او را از مصر اخراج نمودند.<sup>(۲)</sup>

۱- ایران در دوره قاجار - علی‌اصغر شمیم ۶۱۲-۶۲۲

۲- فراماسون (بنای آزاد) از بزرگترین جمعیت‌های سری است و در بیشتر کشورهای نماینده دارد، درباره ریشه این سازمان نوشته‌اند که بوسیله بنایان پایه‌گذاری شده است. این سازمان از سازمانهای سری گذشته (فرقه اسماعیلیه - شعله باور - کابوناری و سواران معبد متأثر است.

ناصرالدینشاه توسط اعتمادالسلطنه سیدجمال‌الدین را به تهران دعوت کرد، او به ایران آمد و مردم را به آزادیخواهی و تأسیس حکومت قانونی تشویق می‌نمود، شاه دستور داد که او در تهران نماند و به آستانه حضرت عبدالعظیم برود. او در آنجا نامه‌ای به عنوان ناصرالدین شاه فرستاد و درباره افکار و نظرات خود مطالبی نوشت.

سیدجمال‌الدین در سال ۱۳۰۴ عازم روسیه گردید و مدت سه سال در آنجا اقامت کرد. او در میان ملل مسلمان روسیه و روشنفکران موقعیت و اعتبار خاصی پیدا نمود.

دو عامل باعث گردید که دولت روسیه توجه خاصی به سیدجمال‌الدین پیدا نماید، یکی مخالفت با سیاست انگلیس و دیگر اختلاف نظر با ناصرالدین شاه.

سید جمال‌الدین از روسیه نامه‌ای به عنوان امین‌السلطان فرستاد و درباره وضع اجتماعی ایران مطالبی نوشته و راه اصلاح را نشان داده و نامه‌ای هم به عنوان ناصرالدینشاه در خصوص خدمات خود نوشته است.

سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی از او دعوت کرد که به اسلامبول بیاید، او هم قبول کرد بعد از ورود بر علیه ناصرالدینشاه و برای اتحاد مسلمانان و بردن ایران زیر پرچم خلافت عثمانی فعالیت زیاد کرد.

میرزا اسدالله خان دیبا وزیر مختار ایران شرحی به امین‌السلطان نوشت که سیدجمال‌الدین در اینجا برنامه‌های خود را که مخالفت با ناصرالدینشاه است تعقیب می‌کند.

ناصرالدینشاه بوسیله امین‌السلطان برای دولت عثمانی پیغام فرستاد که سیدجمال‌الدین را دو، از مرزهای ایران بفرستند، در نتیجه او را به بصره فرستادند که مورد اعتراض ایران قرار گرفت، چون در مرز ایران بود.

ناظم‌الدوله سفیر ایران در عثمانی به امین‌السلطان ضمن نامه‌ای نوشت که با مقامات عثمانی

این سازمان مراتب زیادی دارد که اعضاء برحسب قابلیت و فعالیت به آن مراتب می‌رسند در برنامه اصلی این مکتب ایجاد اتحاد بین افراد ملل، انسان دوستی و کوشش در تخفیف آلام بشری و ایجاد همکاری بین افراد بشر است در این مکتب مباحثاتی که رنگ سیاسی و مذهبی دارد ممنوع است چون باعث اختلاف و جدایی بین مردم می‌گردد.

ولی محققان نوشته‌اند که این مکتب رنگ سیاسی پیدا کرده و در اجرای مسائل سیاسی جهان نقش اساسی داشته است از جمله در انقلاب فرانسه و روسیه و سایر تحولات سیاسی.

مشغول مذاکره است که سیدجمال‌الدین را از سرحدات ایران دور نمایند.

سید جمال‌الدین به روسیه رفت و در آنجا هم بر علیه ایران به فعالیت پرداخت، علاءالملک سفیر ایران در پترزبورگ ضمن نامه‌ای به اطلاع امین‌السلطان رسانید که سیدجمال‌الدین و میرزا ملکم خان در اینجا باتفاق بر علیه شاه به سخن رانی می‌پردازند.

سید جمال‌الدین پس از مدتی به لندن رفت و در روزنامه‌های آنجا بر علیه حکومت ایران مقالاتی منتشر می‌کرد. دولت ایران ضمن نامه‌ای از دولت انگلستان خواست که از فعالیت‌های او جلوگیری کنند حسنعلیخان نواب دبیر سفارت انگلستان از قول سلسبوری وزیر خارجه به امین‌السلطان نوشت که در اینجا همه آزاد هستند که عقاید خود را درباره هرکس بگویند و یا بنویسند، و نمی‌توان از کار آنها جلوگیری کرد.

میرزا علیخان امین‌الدوله سفیر ایران در لندن نامه‌ای به عنوان ناصرالدین شاه فرستاد و نوشت که سیدجمال‌الدین در اینجا بر علیه حکومت ایران فعالیت زیاد می‌کند، مصلحت است که شاه از او و میرزا ملکم خان به طرز مناسبی دلجوئی نمایند که از مخالفت خود دست بردارند.

در سال ۱۳۱۳ میرزا رضا کرمانی به تشویق و تحریک سیدجمال‌الدین برای کشتن ناصرالدین‌شاه عازم ایران گردید و شاه را موعی که در آستانه حضرت عبدالعظیم بود به قتل رسانید. دولت ایران از دولت عثمانی خواست که سیدجمال‌الدین را که محرک قتل شاه بوده برای محاکمه به ایران بفرستند، دولت عثمانی جواب داد که او افغانی است نه ایرانی، بهمین جهت او را تحویل ندادند. (اسناد ۴۷ تا ۵۷)

نامه‌ئی است از «جمال‌الدین» پس از عزیمت از ایران به روسیه (سال ۱۳۰۴ ق)

از پترزبورگ به «امین‌السلطان» نوشته است.

«پترزبورگ - غرّه ژانویه فرنگی - جناب جلالتمآب اجل افخم حبیب‌الرحمن امین‌السلطان اجل الله قدره و جعله فی حرزمتّه - سپاسها و درودها باد - مکالمه‌ئی که در طریق حضرت عبدالعظیم در میان رفت و آنچه گفتم و آنچه فرمودید البته در خاطر باشد - پس اگر کسی بتوهم مزاحمت و یا به تخیل مسابقت سربزانی خلسه نهاده در لوح محفوظ دیده باشد که، خدا رحم کرد والا من در توده خاکستر ایران آتش می‌زدم و ویرانه‌های آن مرز و بوم را زیر و زیر می‌کردم و در آن عالم هرج و مرج خلل می‌افکندم، البته در مکاشفه خویش عطا کرده است - بایران آمدم (بخواهش همایونی) و از خلیج فارس تا ساحل بحرخرز پیمودم - و چون قدم بکشتی نهادم و غبار آن بیت الحزن را از دامن

ستردم! بغیر از هدیه آنجناب اجل و مهمانیهای حاج محمد حسن ولله الحمد بر ذمه خود چیزی از دیگری نیافتم - پس اگر غولی ناهنجار ژاژخواهی کند (چنانکه کرد و در روزنامه فرسواوی ایران چند ماه مقدم نوشت) و بگوید که قطعاً و عیناً دین و عبادت من درهم و دینار است، بلاشک مشاهده او را در نزد اسافل طبقات انسانها و قعی نباشد تا اعالی درجات آنها را چه رسد (بلی سگ دیوانه را چه دوست چه بیگانه) پس باید از این دو مطلب درگذشت - آنکه در آنجا است از مستعصم عباسی اش برتر نمی دانم و اینکه در اینجا است از هلاکوش پستر نمی شمارم ولی من درین عالم نیستم، البته من می خواهم که جمیع کافران عالم را برانگیزانم و برین دارم متلبسین بلباس اسلام را مجبورکنند که اقلأ در یک جزء از دین خود که متعلق بحقوق عامه است که میزان عدل و قانون حق باشد مسلمان باشند و در جزء دیگر باشند آنچه باشند، الی تارجهم، چون آن از خاصه خود آنها است و ضررش بخود آنها راجع است و مراجز این مقصد عام مقصدی نیست! - پس اگر ضعیف العقلی مرا حزب فلان نامد و یا دشمن فلان داند، از خود خبر داده است، مطلب مجمل است، تفصیل هم برهان می خواهد، پس اگر سخن بطول انجامد عفو خواهید نمود - استواری مملکت (یعنی حکومت) - موقوف بر انتظام ادارات قری و مدن است و انتظام اداره آنها بدون صلاح بینی صورت نپذیرد و اساس صلاح بینی استقامت اطوار و اعتدال اخلاق آحاد است، این سلسله فی است که نظام ممالک بر استحکام حلقات آن بسته و استقامت اطوار آحاد و همت و اعتدال اخلاق آنها را اسباب متعدد است - یا باید فطرتاً نفوس آنها آنقدر شریف بوده باشد که بالطبع ازدنایای امور و خسائس اشیاء نفرت کنند و برحسب سرشت از جور و حیف و تعدی در حقوق و درشتخوئی دوریگزینند و یا باید آنها را عقلی بوده باشد و اسع که بتواند بواسطه ادراک منافع جوهریه ثابته «نفوسها» را مقهور ساخته از اغراض زائله و هوسهای باطله شدن بازدارد و یا اعتقادی بسیار محکم که بواسطه سلاسل و اغلال رغبات و رهبات هریک آنها را بحدود حق و عدل مجبور نماید و اساس روابط بیتی را محکم سازد، و چون هیچیک از این سه نباشد لامحاله خلل در اجتماعات بیتی واقع خواهد شد و خلل آنها موجب فساد انتظام ادارات مدن و قری و فساد انتظام ادارات باعث تزعزع ارکان مملکت و بالاخره سبب زوال آن خواهد گردید و چون زوال معلول برهانی است قاطع بر زوال علت، پس هر عاقلی از ضعف دول اسلامی و خرابی ممالک آنها و پریشانی حال مسلمانان می تواند حکم کند که غالب نفوس مسلمانان از آن علل سه گانه خالی است. و لهذا جمیع محذورات را مباح و تمامی منهیات را جایز می شمارند و همیشه شنایع و قبیح را امور عادیه حساب می کنند، افترا و دروغ گوئی را فطنت گمان می کنند و برجور و ظلم فخر می نمایند (مثل اهرمن که خدای شر بود در نزد زرتشتیان)

از هر خیری دور و منبع همه شروند، مثلاً اگر کسی از یکی ازین مسلمانان آخرالزمان دوری گیرند و یا بدو سلام ندهد و یا کرنش نکنند، آن مسلمان آخرالزمان جائز می‌شمارد که در حق آن بیچاره هرگونه افترا بزند و هرگونه آتش فتنه برانگیزد بلکه تا قتل و خرابی خانمان آن نیز آتش غیظش فرو نشیند، بی آنکه اندکی متأثر شود، بلکه فخر کند و هر دفعه بزبان آورد که دیدی که با فلان چه کردم و چسان به آتشش سوختم و خانه‌اش را خراب کردم، برای آن که یکروز چنانچه لایق بود بمن کرنش نکرد، البته خاطر داشته باشید که برای اندک نزدیکی بدان جناب اجل صنع الدوله و امثال آن چه‌ها برای من یافتند و گفتند با غایت افتخار.

پس از این مقدمه طویله شاید جایز است مرا که بگویم که این مرآة مثلثة‌الزوایا که دراین مملکت هیكل ایران را بر عالم عرضه می‌کند بسبب تقصیر ذاتی بواسطه انکسارات عدیده که دروست جمیع صور را معکوس و مشوه جلوه می‌دهد و چون در عالم سیاست مجالی ندارد از برای اظهار حسن خدمت بافتعالات و اکاذیب می‌پردازد، چند ماه قبل چنانچه بسمعم رسید بعضی افتراها بمن بسته در دارالخلافه شیوع داده بود ولی در آن هنگام نخواستم براثت ذمه نمایم چون در نزد مُدُنسین باوهام و وساوس و اباطیل دم از طهارت نفس زدن لغو است و در این روزها هم چنان شنیدم که این پاره اراجیف باز منتشر نموده است، چون آنجناب جلالتمآب اجل در میان است، لذا لازم دانستم حقیقت را بیان کنم آنچه در این مسئله حاضره متعلق به منافع و سیاست کلیه بوده است. البته مرا در آن نوعی مداخله بوده و اما اموریکه باشخاص تعلق داشت بهیچوجه مرا در آنها دستی نیست، خصوصاً شخص جناب جلالتمآب اجل که او را بواسطه حساسات فطریه خویش معظم‌ترین شخصی می‌دانم که در لوح ذاکره ثبت نموده‌ام، یکنوع محبتی از آن هیكل نورانی در دل جا گرفته است که گمان نکنم بجفا هم توان زدودن خود هم سبب و باعث آنرا نمی‌دانم، و چون این سخن از دلی بی‌نیاز سرزده است گمان می‌کنم که خود برهان صدق خود باشد و چون این نوجه‌های زورخانه پلتیک لساناً و کتابهً (اختر) چنان انتشار داده‌اند که اعلیحضرت شاه و جناب اجل دولت روسیه را عدوالت دولت ایران می‌شمارند و بلاشک این باعث حقد و عداوت روس خواهد شد و نتایج وخیمه آن خود ظاهر است و لهدا من در هرجا مداخله نمودم، خصوصاً از جناب اجل و در هرجا گفتم، نه ذات همایونی شاه را این فکر است و نه رجال دولت را، خصوصاً شخص امین‌السلطان که احکم ازان است که بدین اراجیف راضی شود، و الحاصل بجهت بچگی (بچه‌گی) و خودنمایی این فکر نحس را در دل روسها کاشتند، خدا خیر کند، در تعلیق خویش مرقوم فرموده بودید که میرزا ابوتراب ساوجی را مشمول نظر عنایت خود خواهند نمود، هزارها شکر و سپاس باد

شما را، و من قول شما را حق ثابت می‌دانم، لهذا مطمئن العاطرم، امیدوارم که جواب این نامه را ارسال فرمائید. والسلام علیکم و علی القائدين بولائکم - دوست حقیقی شما و بلکه بیک حساب شهید ولای شما - جمال‌الدین الحسینی. «سند شماره ۴۷»

نامه سیدجمال‌الدین اسدآبادی که از حضرت عبدالعظیم برای ناصرالدینشاه فرستاده است. «عرضه داشت به سدهٔ سنیة عالیه و عتبهٔ رفیعۀ سامیة اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه در (مونیک) در زمرة طرد بودم در همان محضر جناب امین‌السلطان وزیراعظم چنان پسندیدند که این عاجز برای اصلاح بعضی امور ضروریه اولاً به پترزبورغ رفته پس از انجام آنها به ایران بیایم، اعلیحضرت شاهنشاه اقام‌الله به دغامة المدين استحسان فرمودند در شب همان یوم الشرف پنج ساعت جناب وزیر اعظم به این عاجز مکالمه نمودند خلاصه‌اش آن شد که اولاً دولت روسیه و رجال و ارباب جراید آنرا حق نیست که ایشان را برجلس و نشانه سهام نمایند و از در معادات و معانددت برآیند چون که ایشان یعنی جناب وزیر اعظم مالک و صاحب ملک نیستند و رتق و فتق امور به قدرت ایشان نیست، دیگر آنکه مسئله کارون و بانک و معادن قبل از ارتقاء ایشان برتبه وزارت عظمی انجام پذیرفته است نهایت این است که اجراء آن از سوء بخت در زمان وزارت ایشان شده است پس حین ورود پترزبورغ باید در نزد وزارت روسیه ابراء ذمه و تبرئه ساحت ایشان را بنمایم و تبدیل افکار فاسده وزراء روس را در حق ایشان داده و حسن مقاصد و نیات ایشان را درباره دولت روس مسجل کنم ثانیاً از این عاجز خواهش نمودند که به (مسیو کیرس) رئیس الوزراء و وزیر دول خارجه و مستشارهای ایشان (ویلنکالی) و (زینویب) شفاهاً بگویم که ایشان یعنی جناب وزیر اعظم از برای اثبات حسن مقاصد خود در هر حال حاضرند که اگر از طرف روس طریق اسهلی ارائه شود در ظرف چند روز مسئله کارون و بانک و معادن را حل نموده بحالت سابقه اعاده نمایند این عاجز چون نجاح مقاصد وزیر اعظم راعین رضایت پادشاه و خیر ملت اسلام می‌دانستم به پترزبورغ عود نمودم و چند نفر را که در سیاسیات مشرق زمین با خود هم مشرب می‌دانستم چون ژنرال (ابروچف) در حریبه و ژنرال (دیختر) در وزارت دربار و ژنرال (اغنائیف) سفیر سابق روس در اسلامبول و مادام (نودپکف) که از خواتین نافذ الکلمه و غالباً در مسائل سیاسیه که مابین روس و انگلیس است می‌کوشید با خود متفق کردم و در ظرف دو ماه بیست بار با مسیو (کیرس) و با مستشارهای ایشان ملاقات کردم و پیش از آنکه در مقاصد جناب وزیر اعظم شروع نمایم اولاً در این سعی نمودم که بادل و براهین سیاسیه و باعانت هم مشربهای خودم ثابت کنم که صلاح دولت



روس در مشرق زمین آنست که علی‌الدوام با دولت ایران از در مسالمت و مواده و مجامله برآید و سخت‌گیری و مخاصمت ننماید و در ضمن همه وقت منح و سماح اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه را در اترک و اراضی ترکمانیه و جایهای دیگر خاطر نشان ایشان می‌نمودم چون دانستم که این مطلب اصلی مسجل شد و مقبول گردید و از برای ایشان انحراف رأی روی داد و آتش غضبشان فرو نشست در آنوقت مقاصد جناب وزیر اعظم را پیش نهاده گفتم وزیر اعظم بنفس خود در مونیخ بمن گفتند بشما تبلیغ کنم که ایشان حاضرند اگر شما طریقی نشان دهید که موجب حرب و سبب غرامت نگردد مسئله کارون و بانک و معادنرا حل نمایند و موازنه سابقه که در میان دولت روس و ایران و انگلیس بود دوباره برقرار کنند و در تلوا این مطلب اینقدر که ممکن بود در تیره ذمه جناب وزیر اعظم و حسن مقاصد ایشان در حق دولت روسیه کوشیدم چنانچه دوباره هم این مطالب را از پترزبورغ بایشان نوشتم مسیوکیروس و مستشارهای ایشان پس از آنکه مکرر از حسن مقاصد و نیات عزم جناب وزیر اعظم پرسیدند گفتند که ما باید در این مسئله با وزیر جنگ و وزیر مالیه اولاً مشورت کنیم و به امپراطور حاصل مشورت خود را عرضه نماییم و بعد از آن اگر طریق سیاسی یافت شد که بدان توان حل مسئله را نمود بشما شفاهاً خواهیم گفت که بنهج جواب جناب وزیر اعظم برسائید البته اگر این مسئله بنهجی حل شود که موجب مخاصمه در میان دولت ما و دولت ایران نگردد بهتر است پس از چندین بار مشورت دو مسلک پلتیک یکی از برای خود و یکی از برای جناب وزیر اعظم تعیین نموده و بمن گفتند که اگر جناب وزیر اعظم می‌خواهند ابواب خطرهای آینده را ببندند در جواب رسالت این دو مسلک را بدیشان از طرف ما تبلیغ کن و چون هریک از ما خط حرکت پلتیک خود را بر آندو مسلک معین قرار دهیم مسئله بخودی خود بلا غرامت و بلا جدال حل شده سبب رضایت همه خواهد بود. این عاجز شادان و خرسند شدم که بقوت الهیه بتنهایی توانستم پس از اطلاع تام از مسالک سیاسیه خفیه روس در مشرق زمین خدمتی به دولت اسلام نمایم و وزیر اعظم را از خود خشنود کرده باشم چون بطهران رسیدم خارج شهر توقف نموده جناب وزیر اعظم اطلاع دادم جناب ایشان خانه حاجی محمد حسن امین‌الضرب را معین نمودند که در آنجا فرود آیم و نجل ایشانرا مهماندار مقرر نمودند و این عاجز مدت سه ماه تمام از جای خود حرکت نکردم بغیر از یکبار و آنهم بعد از یکماه که عزشرف حضور حاصل شد و بدان نویده‌های ملوکانه مفتخر گردیدم و در اینمدت جناب وزیر اعظم بهیچگونه از این عاجز سؤال نکردند که در پترزبورغ چه واقع شد و جواب آنمستثله که ترا برای آن بدانجا فرستادم چه شد بلی در این مدت چند بار بعضی از حاشیه خود را برای احوال‌پرسی فرستادم و عده ملاقات مفصل می‌داند چون مدت طول کشید از کیفیت مسئله

سؤال شد در جواب گفتم که تا هنوز از وزیر اعظم استفسار نشده است و سبب را هم نمی‌دانم در وقتی که اهمال جناب وزیراعظم بوزارت روس معلوم گردید با آن همه محاجات و مجادلات و تبلیغات ملحانه این عاجز در پترزبورغ ایشان این امر را بمجرد ملاحظه و بازی و اهانت و تحقیر و یا خود حيله سياسيه مقصود كشف افكار طرف مقابلست (كاش سؤال ميشد و كشف افكار مقابل می‌گردید) شمرده سفارت خود در دارالخلافه طهران تلگراف نمودند که سیدجمال‌الدین از طرف وزیر اعظم شفاهاً بعضی تبلیغات نمود اگر وزیر اعظم بخواهد که در آن مسائل داخل شوند رأساً بنهج رسمی با سفارت روس در طهران یا با سفارت ایران در پترزبورغ مکالمه نمایند و سیدجمال‌الدین که بنهج غیر رسمی بعضی تبلیغات نمود اگر پس از این سخنی ازینطرف بگویند مقبول نیست (لاحول ولا قوة الا بالله) راه رفته رنج کشیده بر جوع قهقری بنقطه اولی برگشت (شگفت) عقده حل کرده را دوباره محکم کردن (شگفت) اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه نتایج اینگونه حرکات را بخورد خداداد دیپلوماسی از هرکس بهتر می‌دانند جناب وزیر اعظم چون از مضمون آن تلگراف مطلع شدند بخلاف عادت سیاسیین جهان بجای آنکه تأسف نمایند که چرا افکار وزراء روس را در این مسائل استکشاف ننمودند و جوابهای ایشان را استماع نکردند (بعرب صاحب گفته بودند که من چیزی به سیدجمال‌الدین نگفته بودم که بوزارت روس تبلیغ نمایند) و من ایشان را به پترزبورغ نفرستادم (انالله و انالیه راجعون) اینک لعب معکوس اینک فکر عقیم اینک نتیجه فاسده با این مسلک چگونه توان راه اخطار را بست و از مهالک دوری جست (بلا سبب شبهه در دلها افکندن و قلوب را متنفر کردن خداوند تعالی مکر بقدرت کامله خود ما را از آثار وخیمه این حرکات حفظ کند...) و اعجب از این واقعه اینست پس از آنکه وعدا احترامات و ستایش خود را از لسان مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی شنیدم حاجی محمدحسن امین الضرب تبلیغ نمودند که رضایت اعلیحضرت شاهنشاهی اینست که این عاجز طهران را ترک نموده مجاور مقابر شهر قم بشوم هرچه در خبایای ذهن خود تفتیش نمودم سبب را ندانستم - آیا بجهت آن بود که دولت روس را ببراهین و سائط دعوت بمسلك و مرآه دولت ایران نمودم یا برای آنست که بخواهش وزیر اعظم به پترزبورغ رفته در تبرئه ذمه و حسن مقاصد ایشان با دولت روس کوشیدم - یا بدین جهت که طرق حل مسائل را چنانچه خواهش وزیر اعظم بوده بقوه کدو جلد بدست آوردم - اگر چه بر مجرب ندامت رواست آنچه پیدایش مهمانی اول بمن گذشت مرا کافی بود که دیگر خیال ایران را نکنم اما لفظ شاهنشاه را مقدس شمرده خواستم بخلاف آنچه گفته بودند معلوم گردد که هم خیر خواهم هم مطیع دیگر این چه نقش است که باز ژاژ خویان گوازه پسند بالله علیکم اگر خدا نخواست ظهورات مرا از

مسلك خیرخواهی منحرف و منصرف کند بر من چه ملامت خواهد بود سبحان الله توهم مزاحمت در مناصب هر وقت این صاحبان عقول صغیره و نفوس حقیره را براین می دارد که ذهن وقاد نقاد اعلیحضرت شاهنشاه را درباره این عاجز مشوب گردانند اینک در حضرت عبدالعظیم نشسته تا امر از مصدر عزت چه صادر شود اسئل الله تعالی ان یمدکم بالعدل و الحق و ینصرکم بالحکمة و یشید دولتکم بقدرته و یحرسه عن کیدالخانئین آمین. العاجز جمالالدین الحسینی. (۱) سیدجمالالدین چون از دربار ایران مایوس گردید به عثمانی رفت.

ناصرالدین شاه از دولت عثمانی خواست که او را از مرزهای ایران دور کنند، بنابراین او را به بصره فرستادند در آنجا نیز به فعالیت بر علیه شاه ایران مشغول بود.

ناصرالدین شاه به امین السلطان نوشت که با دولت عثمانی مذاکره کند که او را به یمن یا شامات بفرستند که از مرزهای ایران دور باشد.

جناب امین السلطان - نفی سید جمالالدین به بصره خوب نیست چون بصره وصل به حدود ایران است مرادات آن شقی به عربستان (خوزستان) و فارس خیلی نزدیک است، او را اگر نفی به یمن یا شامات و بیت المقدس یا به جزیره «کرید» بکنند خیلی بهتر است، اگر نوشته جاتی که از او ضبط شده است آنچه از طرف ایران باشد، بما بدهند بسیار از دوستی اولیای دولت عثمانی مشعوف خواهیم شد. (سند شماره ۴۸)

اسلامبول - بناظم الدوله رمز شود - در باب «شیخ جمالالدین» که بغداد بود حالا بصره فرستاده اند، البته در خاطر دارید که وقتی که طهران بودید با سفیر گفتگو کردم قرار داد بنویسد او را به «یمن» ببرند، حالا معلوم می شود در همان بصره است و باز کاغذ پرانی می کند. از طرف اعلیحضرت همایونی از اعلیحضرت سلطان خواهش نمائید که او را بجای دیگر که دور از سرحدات ایران است نفی کنند و نوشتجات او را قدغن از ارسال فرمایند.

و همچنین مشهور است که پسر «شیخ عبیدالله» ملعون که در طائف بوده مرخص شده است که بسرحدات ایران بیاید، باور نکردیم که راست باشد، ولی شاید راست باشد، بهتر این است بابایعالی مذاکره نموده آمدن او را بحدود ایران موقوف دارید «امین السلطان» سند شماره ۴۹

سیدجمالالدین از بصره به لندن رفت و در آنجا به اجرای برنامه های خود که مخالفت با حکومت ایران بود پرداخت، حسنعلیخان نواب در این باره نامه ای به تهران فرستاده است.



نامه علاءالملک سفیر ایران در پترزبورگ به عنوان امین‌السلطان درباره سیدجمال‌الدین

مدتهاست غیر از دستخط مختصر تعلیقه‌ئی از حضرت مستطاب اجل زیارت نکرده است، اگر چه می‌داند خیلی مشغول هستید و شوراهاى محرمانه می‌شود و بعقیده خارجیه در تدبیر اصلاحات داخله صرف اوقات می‌شود ولی چطور و چگونه خبر ندارد که از نامساعدتی بخت و دوری مسافت لزوم اطلاع خود را از مجاری حالات و خیالات اولیای دولت علیه نتوانسته است بحضور مبارک معروض نماید، ولی خود شک ندارد که اطلاعات فدوی شخصاً و عموماً مفید است، اولاً اینکه مرقوم فرموده بودید احضار «آخوند تبریز» حالا صلاح نیست، انکار ندارد که موقع اینکار قدری گذشت ولی وقتی احضار خواهید فرمود، تا زمان مستقبل مطلب را چطور ثابت نماید، قدری سلیقه «ملاء اعلی» که ضعف نفس غلبه دارد و قدری هم مکاتبه و مراسله‌جات «آخوند» حضرت مستطاب‌عالی را از این خیال منصرف نمود، جهت سیم هم مخالف منافقین بود، حالا میانه او واقوامش نثار افتاده است. سرش بترکه و ارث مشغول است. از فوت مشیرالدوله و موسوم شدن معین‌الملک بجای او خبر دارد، هر دو خوبست معین آدم بدی نیست بطور ارادت راه خواهد رفت «مسیو غرس» هم محرمانه به «باسوف» اشاره کرد که بحضور مستطاب عالی دوستی نماید، شیطان که بدرک واصل شد من بعد قدری آسوده خواهید شد.

با جناب جلالتمآب آقائی امین‌الدوله نیز که صفا حاصل شد مهربانی می‌فرمائید، از آنطرف هم آسودگی حاصل است، انشاءالله امیدوار است قدری حواس رسیدن امور معطله مملکت را بگذارند داشته باشید، ولی باید فکر عمیق و عمده کرد و گرنه عرض نمودن القاب و اشخاص بدرد دوا نمی‌کند.

کسی بلندن می‌رفت باو سپرده بود از حالات بعضی اطلاع کامل نماید، اینروزها برگشته بود می‌گفت «شیخ جمال» هم آنجاست و در همسایگی «ملکم» او اطاق مختصری دارد، ملکم بفارسی و او بعربی چیزها نوشته بمردم می‌فرستند و شیخ علت اخراج بلد شدن خود را از حضرت مستطاب عالی می‌داند و خیلی مفلوک است. می‌گفته است سوارها که مواظب بیرون کردن من از طهران بودند هرچه داشتم گرفتند حتی چاقوی جیبی را هم درآوردند، در کرمانشاهان حاکم آنجا چهل تومان و یکعبا بمن داد بیصره رفته و آنجا بیکی از شیوخ عرب راه پیدا کرده در قایق او مرا از بصره گریزانده پول و عبائی بمن داد، درسی و دو روزه آمدم بلندن، در باطن با ملکم خوب نیست ولی در فساد همدست هستند، و روزنامه جدیدی اختراع خواهند کرد، عبدالحسین خان هم که زن انگلیسی گرفته بایران مراجعت کرده از او نباید غفلت کرد که یقیناً مکاتبه با حضرات خواهد داشت و مضمون گوی غریب است دیگر چگونه از او اطمینان حاصل شود، راه او را حضرت اجل بهتر

می‌دانند، حرف شیخ و ملکم سرموئی مؤثر نمی‌شود اگر فکری بمحکمه‌های عدلیه و بساختن طرق تجارت و ربط و نظمی و حسابی رسماً فی‌مابین اداره مذهبی و دولتی بشود وگرنه سعی عبث و آسودگی و اختلال حواس بسته بحدوث اتفاقات یومیه خواهد بود، آنوقت دامن زدن آنها بآتش افروخته البته مؤثر می‌شود، علاج این امر هم که خیلی با مزاج‌ها که می‌دانید مخالفت دارد بدست بیاید تا خدا چه بخواهد و چه بشود؟ درباب کالسکه و درشکه و غیره که تلغراف فرموده بودید فی‌الغور بقونسول «دارشولی» سفارش داد، مشارالیه نیز انجام و بحضور مبارک عرض تلغراف منتظر جواب بوده است البته جواب مرحمت فرموده‌اید تا از آن قرار رفتار نماید، این عریضه را عرض کرده بود که تعلیق مبارکه متضمن راپرت بخط «مصباح» رسید زیارت نمود، اولاً گمان دارد که این گله‌ها بقیه افسادها باشد که «مشیر» ذخیره بحضرات گذاشته و رفت، من بعد بهتر شود، ولی کلیتاً نکته کار همان است که در عریضه دیگر عرض کرده است، از اینجا پایی نیستند و نمی‌توانند، حالتها خوب است، میلشان هم آنست که اظهار کرد اگر در آنجا قوت قلب نشان داده شود، ابداً آن گله‌ها اثر نخواهد داشت و چون هرگز مشیرالدوله عوض ندارد و کسی جای او را نمی‌تواند بگیرد و مادر فاحشه زمانه باین زودبیا آنجور ولدالزنا تولد نخواهد کرد، حالتها خیلی تفاوت خواهد نمود. این گله و شلتاقها و اظهار رنجش برای آشتی است، اسباب آشتی چه چیز است؟ او را خود بهتر می‌دانید، فرضاً اگر امروز حضرت اجل خود را کنار بکشید و دیگری پیش بیاید، اگر آن دیگری مرام حضرات را داد فیها والا همان گله‌ها از سر شروع خواهد شد و حتی امروز هرچه می‌خواهند به آنها بدهند یکسال ساکت هستند بعد تمناهای دیگر بمیان می‌آید و توقعات تازه خواهند نمود، چهل سال است صاحب کار با آنها سروکله می‌زند، برذمه اوست خیرخواه خود را شناخته از همه صدمات حفظ نماید، ولی چون از بزرگ و کوچک جز خداحافظی و حارسی نداریم امید که خود حفظ فرماید، یکپخته نمی‌شود که به اربابکل حضرات صحبت‌های خوب مَحَبَلَا کرده و پاره‌ئی مطالب را مسجل نمود، مطلب هم برخودشان واضح است و میان حق و ناحق تمیز می‌دهند، اما زور می‌گویند مبطل جمیع حقوق است.

فدوی با عجله تمام منتظر زیارت دستخط دیگر است به بیند حالتها عوض شده یا باز مثل اول است، عجالتاً در اینجا صحبت تازه نخواهد کرد، منتظر زیارت دستخط دیگر خواهد شد، حضرات هرکس را پیدا کنند آنقدر وساطت او در امور مضر نمی‌شود، مشیرالدوله مایه دیگر بود و مراقبت غریبی داشت و جسارت زیادی، او و مرحوم سپهسالار وقتی بمرور عداوت امین‌الدوله را بقلب حضرت انداخته بودند، درثانی بحضرت اجل پایی شده بود، اثر افسادهای اوست که زود محو نشده ولی اعتقاد فدوی این است بمرور محو بشود، حضرت اجل مدظله‌العالی هم از قبیل معین قدیم و

امثال او را باین کارها مداخله ندهند، همینکه مداخله نمودند می‌شود جلوی آنها از دست در برود، بخیالات خام افتاده و در حضور همایونی اسباب خیالات نفسانی برای خود فراهم می‌آورند، کاش پاره‌ئی خواهشهای مختصر را از حضرات نمی‌کردند و بیجهت مرهون منت نمی‌شدیم، ولی چه فایده اولاً نمی‌شود جسارت کرد عرض نمود و اگر عرض هم بشود قبول نیفتاده مثل «رؤی اسلامبول» که تفصیل را نمی‌شود عرض کرد - الامرالاجل مطاع - امضاء «محمود الطباطبائی» (سند شماره ۵۰) (۱) گزارش می‌دهد که «میرزا علیخان امین‌الدوله» به «ناصرالدینشاه» نوشته و از تحریکات «جمال‌الدین» در لندن مطالبی بر قلم رانده و پیشنهاد کرده است که از جمال‌الدین و ملوک استمالتی شود، تاریخ نامه سال ۱۳۰۹ می‌باشد.

قربان خاکپای جواهر آسای اعلیحضرت اقدس همایونت شوم - چندی است که روزنامه‌های ملکی کمتر بدست می‌افتد آنچه شنیدم در قفقاز و اسلامبول و عتبات منتشر است، لکن سید جمال‌الدین دستی از آستین برآورده در روزنامه‌ها مهملات می‌نویسد و فصول و مندرجات روزنامه‌ها را برای عرض هنر و اثبات وجود با اسم هرکس می‌فرستد، خانه زاد، هرچه را بدس و قیاس شناختم ضبط کرده‌ام، این دو بسته که بنام همایون است ملاحظه می‌فرمائید، در لندن و پاریس معارضه در جواب گفتن و در روزنامه اطلاع و اختر و کوکب ناصری بشرح حال او پرداختن تدبیر صائب نبود، بیشتر جلب توجه مردم و دنباله حرف را دراز می‌کند و باید گفت مهملات ملوک و سید در ایران و عراق عرب بعضی تأثیرات کرد. در فرنگستان هم زبان و قلم مسموم ملوک یقین اثر دارد.

قبله عالم روحانفاده در حق «منت فرت» که نه زبان دارد و نه قلم و نه هیچ قابلیت خارجی بعضی ملاحظات اینهمه رعایت و نگاهداری می‌فرمائید چه ضرر دارد در کار ملوک و سید و شکستن قلم شوم و بستن زبان نجس آنها گفتگوئی بشود و تدبیر مناسبی اتخاذ کنیم. یا باز هم هیچ اعتنا نشود؟ موقوف به امر و اراده علیه ملوکانه روحانفاده است.

شاه در بالای کاغذ امین‌الدوله نوشته است:

امین‌الدوله - روزنامه‌های انگلیسی و فرانسه را بدهید به جناب امین‌السلطان ترجمه کنند بنظر برسانید، اگر همان روزنامه‌هایی است که «نظر آقا» از لندن فرستاده بود دیده شده است که لازم نیست. اما در فقره این دو نفر نجس هم البته در مجلسی با جناب امین‌السلطان حرف بزنید، ببینید چه مصلحت می‌داند، سند شماره ۵۱



